

کار بست دانش بلاغت در اجتهاد با تأکید بر اعتبارسنجی و فقه‌الحدیث روایات فقهی*

علیرضا بابایی* و سید محمود طیب‌حسینی***

چکیده

یکی از دغدغه‌های دانشمندان علوم اسلامی از دیرباز، واکاوی پیوند دانش‌ها با یکدیگر از منظر موضوع، مسأله، هدف و فایده بوده است تا به هنگام گفت‌وگو علمی و استدلال بر ادعاها، از سایر دانش‌های وابسته بهره بگیرند. این مسأله مهم پیرامون دانش فقه نیز مطرح است. در باور برخی اندیشمندان این حوزه، دستیابی به ملکه اجتهاد که هدف برتر دانش‌پژوهان علم فقه است، نیازمند مجموعه‌ای از دانش‌ها از جمله دانش بلاغت است؛ ولی عده‌ای دیگر به مخالفت برخاسته و کار بست دانش بلاغت در اجتهاد فقهی را زیر سوال برده‌اند. از این رو بر آن شدیم تا در این مقاله به روش تحلیل و توصیف، ارتباط میان دانش بلاغت و فقه و نقش دانش بلاغت در استنباط احکام فقهی از آیات و روایات را بررسی کرده و به ارزیابی ادله موافقان و مخالفان این نقش بپردازیم. نتیجه این مقاله، اثبات کارکرد دانش بلاغت در دو محور اعتبارسنجی روایت‌های فقهی و تحلیل معانی ثانوی واژگان و ساخت‌ها است.

کلیدواژه‌ها: بلاغت، فقه، اجتهاد، اعتبارسنجی، حدیث.

* تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۱/۲۰ - تاریخ تأیید: ۱۴۰۲/۰۶/۱۵.

** گروه ادبیات عربی، مجتمع آموزش عالی زبان، ادبیات و فرهنگ‌شناسی، جامعه المصطفی‌العالمیه، قم، ایران،
(نویسنده مسئول): (a.babaei.pr@miu.ac.ir).

*** استاد گروه قرآن‌پژوهی، دانشکده علوم اسلامی، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم، ایران؛
(tayebehosein@irihu.ac.ir).

مقدمه

یکی از مسائل فراگیر و رایج در دانش اصول فقه مبحث «اجتهاد و تقلید» است که همبستگی دانش‌های گوناگون با دانش فقه و قوه اجتهاد را مطرح می‌کند. از جمله علمی که جزء خاستگاه اجتهاد شمرده شده و به‌اتفال نظر اندیشمندان پیش‌نیاز دانش فقه است، علوم ادبی است. خوانش نگاه‌شده‌های فقهی اندیشمندان نشان می‌دهد که این اندازه همبستگی تنها در سه شاخه لغت، صرف و نحو جریان داشته و پیش‌نیازی دانش بلاغت و چند و چون بهره‌گیری از آن در اعتبارسنجی حدیث و یا کاوش آیات و روایات، مورد اختلاف است؛ شکافی که مدعیان پیوند بین دو دانش بلاغت و فقه را به چالش کشانده است. مسأله اصلی این پژوهش بایستگی یا نابایستگی دانش بلاغت در فقه و میزان نقش آفرینی آن در اجتهاد فقهی است. ضرورت این تحقیق در واری بهره فقیهان از دانش بلاغت در اجتهاد فقهی است تا در صورت پذیرش این دانش همچون یکی از پیش‌نیازهای اجتهاد، از یک سو جهت‌دهی هدفمند به مطالعه دانش بلاغت صورت پذیرد و از سوی دیگر به میزان استفاده فقیهان نواندیش از دانش بلاغت در گذرگاه اجتهاد و استنباط فقهی در پاسخ به مقتضیات روزفرونی بخشند.

پیش‌تر مقاله‌ای با عنوان «پیوستگی اجتهاد فقهی و اصولی با دانش بلاغت»^۱ با پرسش محوری پیوند دانش بلاغت با اجتهاد اصولی و فقهی نگاشته شده که در آن بدون اشاره به دلایل صاحب‌نظران و نقد و واکاوی آنها و همچنین بدون جستار در نوشته‌های فقهی و بررسی نمونه‌ها، بازپژوهی محورهای نقش آفرینی بلاغت در فقه نزد موافقان پیوستگی، تنها به بیان برخی از دیدگاه‌ها پرداخته شده است. همچنین مقاله دیگری با عنوان «نقش ادبیات در اجتهاد»^۲ با پرسش محوری «آیا ارتباط بین اجتهاد و ادبیات یک‌سویه است یا دوسویه؟ عرضی است یا طولی؟ آیا شخصی که در مسیر کسب اجتهاد است، باید ابتدا ادبیات را بیاموزد و سپس به آموزش ارکان اجتهاد از فقه و اصول و تفسیر بپردازد یا می‌تواند هم‌زمان آموزه‌های هر دو را در کنار هم فرا بگیرد؟» تدوین شده و در راستای پاسخ به دو پرسش پیش‌گفته به بررسی رابطه ادبیات (اعم از لغت، صرف، نحو و بلاغت) و مسأله اجتهاد، بررسی تقدم و تأخر این دو نسبت به یکدیگر و بیان نمونه‌هایی از ارتباط موجود پرداخته است؛ ولی از بررسی کارکرد دانش بلاغت در اعتبارسنجی احادیث غفلت ورزیده است. در کتب فقهی و اصولی نیز در بحث شرایط اجتهاد به ضرورت این علم بدون بررسی ادله و نمونه‌ها اشاراتی شده است. بدین منظور در جهت زدودن کاستی‌های پژوهش‌های پیش‌گفته، بر آن شدیم تا در مقاله حاضر ضمن بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای، به روش توصیفی تحلیلی به بررسی

۱. فصلنامه تخصصی علم اصول، شماره ۲۳، ص ۷۷-۱۰۱.

۲. دو فصلنامه علمی تخصصی زبان و ادبیات فارسی شفای دل، شماره ۷، ص ۲۱۲-۱۹۹.

دلایل پرداخته و با کاوش در نگاشته‌های فقهی و بازپژوهی تحلیلی نمونه‌ها، میزان کاربرست دانش بلاغت در فقه را در دو محور اعتبارسنجی احادیث و کندوکاو معانی ثانوی واژگان و ساخت‌های آیات و روایات بررسی کنیم.

الف. مفهوم‌شناسی

بلاغت: بلاغت در لغت از ریشه فعل «بَلَّغَ»^۱ به معنای دستیابی و رسیدن به هدف و مطلوب است که گاه مرادف با معنای فصاحت به کار می‌رود.^۲ برای واژه «بلاغت» در اصطلاح دانش معانی بیان دو تعریف بیان شده است:

۱. مطابق تعریف مشهور و سنتی، بلاغت وصف برای سخن یا کلام و وصف برای گوینده واقع می‌شود، و هرگز این اصطلاح در مورد کلمه کاربرست ندارد. بلاغت سخن یک حالت و ویژگی است که دو عنصر مهم دارد: نخست: سازش سخن با مقتضای حال و دوم: فصاحت آن.^۳ از نظر اهل معانی، بلاغت اعم از فصاحت بوده و بعد از اینکه کلامی برخوردار از فصاحت بود می‌تواند متصف به وصف «بلاغت» شود. بنابراین هر سخن بلیغی ناگزیر فصیح نیز خواهد بود؛ ولی هر سخن فصیحی بلیغ نیست.^۴ خطیب قزوینی (م ۷۳۹ق) در چگونگی پدیدار شدن اقسام سه‌گانه علم بلاغت چنین گوید:

بلاغت در سخن به دو رکن بازگشت دارد: نخست: دوری از خطا در رساندن معنای مراد به ذهن مخاطب بر طبق مقتضای حالش؛ که دانش معانی عهده‌دار این امر می‌باشد؛ دوم: شیوه بیان معنای مراد در قالب‌های تشبیه، مجاز، استعاره و کنایه، که دانش بیان عهده‌دار آن است. بخش سوم از علوم بلاغت، دانش بدیع است که به واکاوی گونه‌های مختلف زیباسازی معنوی و لفظی سخن فصیح پرداخته و به همین دلیل در بین این علوم رتبه سوم را خواهد داشت.^۵

۱. العین، ج ۱، ص ۴۲۱.

۲. الصحاح، ج ۴، ص ۱۳۱۶.

۳. الإيضاح فی علوم البلاغة، ص ۲۰؛ المصباح، ص ۹۹.

۴. شرح عقود الجمان فی علم المعانی و البیان، ص ۶.

۵. الإيضاح فی علوم البلاغة، ص ۲۱.

دانشمندان متاخر علوم بلاغت تاکید دارند که بلاغت همیشه وصف کلام و سخن واقع می‌شود، و هیچگاه در مورد یک کلمه متصف به آن نمی‌شود. به همین روی مباحث دو علم معانی و بیان که رکن بلاغت‌اند بر محور جمله و کلام و سخن مرکب استوار است.^۱

۲. تعریف دوم بلاغت از برخی معاصران نواندیش و متأثر از مطالعات ادبی در غرب مانند امین خولی، از یکسو و با پشتوانه مطالعات ادبی سنت اسلامی تا قرن چهارم از سوی دیگر ارائه شده است. در این تعریف دو واژه فصاحت و بلاغت یکسان تلقی شده و با حذف واژه فصاحت، اصطلاح بلاغت را در مورد کلمه، کلام و متکلم، هر سه به کار برده و معتقدند که بلاغت از تحلیل واژه در متن شروع شده و تا تحلیل جمله و چند جمله، سپس به پاراگراف، فصل و کل یک متن گسترش پیدا می‌کند.^۲

مطابق این تعریف وصف بلاغت محدود به جمله نیست و کلمه نیز متصف به آن می‌شود، همچنان که چند جمله و بند (پاراگراف)، مقاله (در مورد قرآن کل سوره) و غیره نیز موصوف به بلاغت شده و مورد تحلیل بلاغی قرار می‌گیرند؛ در حالی که در تعریف نخست، حداکثر دو جمله آن هم در مسأله فصل و وصل مورد تحلیل بلاغی قرار می‌گیرند و نه بیش از آن. بنابراین هنگامی که یک ادیب به تبیین معنای یک واژه پرداخته و در صدد کشف دلالت اختصاصی آن و تمایزش با کلمات مشابه برمی‌آید، مطابق تعریف دوم یک تحلیل بلاغی انجام داده است؛ ولی مطابق تعریف نخست، عملیات تحلیل بلاغی بر آن صدق نمی‌کند.

بنابر تعریف دوم روشن است که هیچ دانش اسلامی از جمله دانش فقه که با لغت سر و کار دارد، بی‌نیاز از دانش بلاغت نیست؛ زیرا تحلیل معنای کلمه نیز در حوزه بلاغت قرار می‌گیرد، و منابع اصلی فقه، یعنی قرآن و حدیث آکنده از کلماتی است که نیازمند معناشناسی و بازشناسی هستند. از این رو تعریف دوم محور مقاله حاضر نیست و مباحث مقاله بر محور تعریف نخست بلاغت که به‌طور خاص از زمان سکاکی تا کنون در حوزه علوم اسلامی مورد توجه بوده است دنبال می‌شود.

اجتهاد: واژه «اجتهاد» در لغت از ریشه «جهد» به معنای تلاش و کوشش و در دانش فقه به معنای به‌کارگیری توان و نیرو برای دستیابی به دلیل در استنباط احکام شرعی است.^۳ در واقع اجتهاد عمل و کوششی است که یک فقیه با پشتوانه آن، تلاش می‌کند مقصود شارع مقدس را از دستوراتش استخراج کرده و تکلیف خود و سایر مکلفان را در حوزه عمل مشخص سازد.

انجام تکالیف، جز با معرفت و شناخت ممکن نیست و یگانه راه شناخت تکالیف، اجتهاد و

۱. الإيضاح فی علوم البلاغة، ص ۱۳؛ المطول، ص ۱۵.

۲. مناهج التجديد فی النحو و البلاغة و التفسیر و الأدب، ص ۲۶۸؛ نواندیشی در بلاغت، ص ۵.

۳. کفایة الأصول، ص ۴۶۳.

فقاہت است. اگر احکام شرعی در همه زمینه‌ها روشن بود، هر مکلفی می‌توانست حکم را به سادگی شناسایی کند و عمل خویش را بر آن استوار سازد و نیازی به کاوش فقهی نداشت؛ ولی عوامل گوناگون از جمله فاصله زمانی ما با زمان تشریح و ضرورت بهره‌گیری از دانش‌های گوناگون، سبب دشواری شناخت احکام دین شده است و همین امر دلیل پیدایش و گسترش دانش فقه شده تا با استنباط و اجتهاد، احکام و وظایف تکلیف‌شدگان بازشناخته شود و آنها بتوانند اعمال خود را در عبادات، معاملات، سیاست‌ها و امور کیفری بر شریعت همسان سازند.

فقه: واژه «فقه» در لغت به معنای فهم عمیق و دقیق است.^۱ نیز به معنای آگاهی در دین بوده^۲ و در اصطلاح عبارت از «علم به احکام فرعی شریعت از روی منابع (قرآن، سنت، عقل و اجماع) و دلایل تفصیلی آن» می‌باشد.^۳ بنابراین در تعریف فقه دو نکته حائز اهمیت است: نخست فهم دقیق احکام عملی دین و تکالیف دینی بندگان در حوزه رفتار و دوم استنباط و استخراج این احکام از دو منبع اصلی احکام دینی، یعنی قرآن و سنت.

فقیهان مسائل و مباحث فقه را به دو قسم فقه عبادات و فقه معاملات تقسیم می‌کنند. منظور از فقه عبادات احکام عملی مربوط به اعمال عبادی است که بین خدا و عبد بوده و یکی از شروط صحت آن قصد قربت است. طهارت، نماز، روزه، اعتکاف، حج، عمره و کفارات از جمله ابواب این قسم می‌باشد. فقه معاملات نیز احکام عملی مربوط به امور اقتصادی عبد در ارتباط با دیگران بوده که در بیشتر موارد آن به جزءاندکی (بر فرض معاملی بودن خمس و زکات) نیاز به قصد قربت ندارد. بیع، اجاره، صلح، وصیت و غیره در این قسم مورد بررسی قرار می‌گیرد.^۴

بایستگی: منظور از بایستگی در اینجا ضرورت است. بنابراین منظور از بایستگی علوم بلاغت در اجتهاد این است که بهره‌گیری از مسائل دانش‌های بلاغی در استنباط احکام فقهی از قرآن و روایات اهل‌بیت علیهم‌السلام مورد نیاز است.

ب. بایستگی دانش بلاغت در اجتهاد فقهی

در مسأله ضرورت بهره‌گیری از دانش بلاغت در اجتهاد احکام فقهی بین اندیشمندان اختلاف شده است که در روی هم رفته پنج دیدگاه در خور توجه است:

۱. معجم مقاییس اللغة، ج ۴، ص ۴۴۲.

۲. العین، ج ۳، ص ۳۷۰.

۳. ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد، ج ۲، ص ۲۶۴.

۴. الفتاوی الواضحة وفقاً لمذهب أهل البيت علیهم‌السلام، ص ۱۳۳.

۱. پیش‌نیازی همه شاخه‌های بلاغت در اجتهاد

برخی فقیهان همچون شهید ثانی (م ۹۶۶ق) و ابن متوَّجِّ بحرانی (مقرن ۹) معتقدند که هر سه دانش معانی، بیان و بدیع از زمره شرایط اصل اجتهاد بوده و بایستگی آن در اجتهاد و فقه ثابت است. با این سه دانش در مقام تعارض دلایل می‌توان روایت فصیح از غیر فصیح و گزارشگر افصح از غیر افصح را بازشناخت. همچنین می‌توان از این سه دانش در کندوکاو معانی ثانوی واژگان و کشف مقصود شارع بهره گرفت.^۱ محقق قمی (م ۱۲۳۱ق) این نگرش را به صورت شرطی پذیرفته و می‌نویسد:

اگر بلاغت یک سخن مانند روایت‌های نهج‌البلاغه و دعا‌های صحیفه‌سجادیه مایه علم یا گمان قوی به صدور آن از معصوم باشد و یا به هنگام تعارض، موجب علم یا گمان قوی در ترجیح یک روایت بر روایت معارض شود، نقش‌آفرینی این سه دانش آشکار است. اما این فرض درباره گزارش‌های فروع (احکام شرعی) به ندرت پیش می‌آید.^۲

۲. پیش‌نیازی دانش معانی و بیان در اجتهاد

نزد عده‌ای از فقیهان تنها دو دانش معانی و بیان از زمره شرایط اجتهاد بوده و دانش بدیع شرط کمال‌بخشی شمرده می‌شود. البته به گفته محقق قمی (م ۱۲۳۱ق)، تنها بعضی از مسائل این دو دانش مانند مباحث قصر، انشاء، مجاز و غیره مورد نیاز در اجتهاد است که گرچه این مقدار نیاز، در نگاشته‌های اصولی برآورده شده است، ولی این امر تناقضی با نگرش وابستگی اصل اجتهاد به آنها ندارد. محقق قمی (م ۱۲۳۱ق)، این گفته را به سیدمرتضی (م ۴۳۶ق)^۳ و فاضل تونی به بعضی از دانشمندان اهل سنت نسبت می‌دهد.^۴

۳. کمال‌بخشی همه شاخه‌های بلاغت در اجتهاد

دسته دیگری از فقیهان مانند فاضل تونی (م ۱۰۷۱ق) بر این باورند که هر سه دانش از زمره علوم شایسته در اجتهاد بوده و موجب کمال آن می‌شود؛ زیرا آنچه از دو دانش معانی و بیان مانند مسأله قصر، انشاء، حقیقت و مجاز و غیره لازم است در علم اصول به‌طور گسترده بحث شده و نیازی به مراجعه به این دو دانش نیست و مسایل دانش بدیع هم بیشتر وابسته به سروده‌ها بوده و با فقه و استنباط احکام شرعی ارتباط ندارد. بلکه اگر در بحث تعارض احادیث در گفتار مرجحات، نگرش تقدم

۱. الوافیة فی الأصول، ص ۲۸۰.

۲. القوانین المحکمة فی الأصول، ج ۴، ص ۵۱۱.

۳. همان.

۴. الوافیة فی الأصول، ص ۲۸۰.

روایت فصیح و گزارشگر افصح بر غیر اثبات شود، ممکن است نگرش نخست پذیرفته شود. با این حال تقویت اجتهاد با این سه دانش، امری پذیرفتنی است.^۱ نراقی نیز این سه دانش را جزء مکمل‌های دانش اصول برای اجتهاد می‌داند.^۲

۴. کمال بخشی دانش معانی در اجتهاد

ابن‌ابی‌الجمهور (م ۹۴۰ق) بر این باور است که تنها دانش معانی از زمره علوم شایسته در اجتهاد و فقه بوده و موجب کمال آن می‌شود.^۳

۵. بی‌نیازی اجتهاد از هر سه دانش بلاغت

برخی همچون آقا ضیاء عراقی گویند که هیچ یک از دانش‌های سه‌گانه بلاغت نه به‌گونه شرط و نه به‌گونه کمال بخشی، شایسته و بایسته در اجتهاد و فقه نیستند؛ زیرا آنچه از دو دانش معانی و بیان مانند مسأله قصر، انشاء، حقیقت و مجاز و غیره لازم است در علم اصول به‌طور تفصیلی بحث شده و نیازی به روی‌آوری به این دو دانش نیست^۴ و مباحث دانش بدیع هم بیشتر مربوط به سروده‌ها بوده و پیوندی با فقه و استنباط احکام شرعی ندارد.^۵

با مطالعه دقیق بر روی نگرش‌های پیش‌گفته، می‌توان آنها را در دو دیدگاه اصلی خلاصه کرد؛ دیدگاه نخست: نقش‌آفرینی دانش بلاغت در اجتهاد و دیدگاه دوم: ناکارآمدی یا ناکارایی دانش بلاغت در آن. چهار نگرش نخست در عنوان «نقش‌آفرینی» و نگرش پنجم در عنوان «بی‌نیازی» جای می‌گیرد. در ادامه نوشتار به بررسی دلایل هر یک از دو دیدگاه می‌پردازیم تا با نگاهی روشن از هر دو ادعا بتوانیم در جایگاه داور برآمده و نگرش نزدیک به حقیقت را برگزینیم.

ج. دلایل بی‌نیازی دانش بلاغت در اجتهاد

کسانی که دانش بلاغت را جزء درآمدهای اجتهاد بر نمی‌شمارند، برای بی‌نیازی آن در اجتهاد فقهی چالش‌های زیر را پیش می‌کشند.

۱. عدم امکان اعتبارسنجی حدیث با وصف بلاغت

در نگرش صاحب جواهر (م ۱۲۶۶ق) همه روایات در یک درجه از برابری در وصف بلاغت نبوده

۱. همان.

۲. انیس المجتهدین فی علم الأصول، ج ۲، ص ۹۴۶.

۳. اجتهاد و التقليد (التعلیقة علی معالم الأصول)، ج ۷، ص ۲۱۷.

۴. الاجتهاد و التقليد، ص ۳۷.

۵. اجتهاد و التقليد (التعلیقة علی معالم الأصول)، ج ۷، ص ۲۱۷.

و معصومین هم‌سو با مقتضای حال با مخاطب خود گفتگو می‌کردند.^۱ در نگرش ایشان و طرفدارانش، کاربست وصف بلاغت در همه احادیث معصومان علیهم‌السلام امری نابایسته است و صدور احادیث خالی از این دو ویژگی به دلیل عمومیتی که در مخاطبان وجود دارد و شامل مردم عادی نیز می‌شود، زبانی به جایگاه رفیع ادبی اهل بیت علیهم‌السلام وارد نمی‌کند؛ بلکه به تعبیر اشتهاوردی (م ۱۴۲۹ق) گاهی فضای صدور یک روایت اقتضای سخن غیر فصیح دارد.^۲ تبریزی (م ۱۴۲۷ق) نیز همین نگرش را برگزیده است.^۳ بنابراین این دسته از فقیهان در موشکافی یک متن روایی و معنایابی آن، تکیه بر این دو وصف نداشته و چه‌بسا احتمالی که منجر به برون‌رفت کلام از این دو ویژگی شود را به دلیل وجود مویذات عقلی و نقلی مقدم بدانند؛ بی‌آنکه بر تقدم معنای احتمالی که هم‌سو با وصف بلاغت است، اصرار بورزند.

ارزیابی

این اشکال نتیجه در نظر نگرفتن تناسب وصف بلاغت با مقام مخاطب و گفتگو است. آنچه که این وصف را شناور کرده و از تک‌روی در گزینش الگوهای معنایابی باز می‌دارد، همین قید «تناسب با مقام خطاب» است. یعنی یک سخن هم می‌تواند بلیغ باشد و هم غیر بلیغ؛ ولی در دو فضای صدور چنین سنجشی انجام می‌پذیرد. همچنین دو سخن که هم‌سو با مقام گفتگوی خود است، اگر به جای یکدیگر به کار رود، از برتری درجه بلاغت ساقط می‌شود. گویا به گمان صاحب جواهر (م ۱۲۶۶ق) وصف بلاغت سنجه واحد داشته و همه سخنان با آن ملاک مقایسه می‌شود؛ به همین دلیل عدم فصاحت و بلاغت سخن معصوم در برابر برخی مخاطبین را ممکن شمرده است؛ در حالی که سخن معصوم هم‌راه رسا بوده و در هر مورد، با فضای گفتگویی خود سنجش می‌شود. به همین دلیل بهره معصومین از گونه‌های بیانی و هم‌راستا با گویش مردمان در راستای همین وصف بلاغت است. اندیشمندان دینی با همین رویکرد به دفاع از جایگاه ادبی بلاغی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برخاسته و در پاسخگویی به پنداره ضعف ساختاری عبارت «لیس من امیر امصیام فی امسفر»،^۴ مطابقت الگوی گفتاری حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با مخاطب خود را نشانه عدم خروج آن از حیطة بلاغت دانسته‌اند؛ چراکه

۱. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۱۰، ص ۳۶.

۲. مدارك العروة، ج ۲، ص ۲۵۴.

۳. صراط النجاة، ج ۱۰، ص ۴۱۳.

۴. المسند، ج ۵، ص ۴۳۴.

مخاطب ایشان عليه السلام کعب بن عاصم اشعری از تیره اشعر بوده و در گویش زبانی خود واژه «ام» را بجای «ال» به کار می‌گرفته است.^۱

۲. کفایت مسأله‌های معنایی با مسائل بلاغت در دانش اصول

آنچه از دو دانش معانی و بیان مانند مباحث قصر، انشاء، حقیقت و مجاز و غیره لازم است در علم اصول به‌طور تفصیلی بحث شده و نیازی به روی‌آوری به این دو ریز دانش بلاغت نیست. مسائل دانش بدیع نیز بیشتر با سروده‌ها پیوند داشته و هیچ‌گونه وابستگی به فقه و استنباط احکام شرعی ندارد.^۲

ارزیابی

بسندهی مسائل دانش اصول پس از پذیرش این ادعا، به معنای ناپابستگی دانش بلاغت به‌عنوان یکی از درآمدهای اجتهاد نیست، بلکه تنها موجب بی‌نیازی از نگاه‌های بلاغی می‌شود. مسأله ما بر سر پیش‌نیازی یا مکملیت دانش بلاغت در اجتهاد فقهی است.^۳ به دیگر سخن راهیابی دانش اصول به مسأله پیش‌نیازی برای استدلال فقهی بر فرض کفایت آن باعث نمی‌شود که فقیه احساس بسندگی و بی‌نیازی از مسائل دانش بلاغت و سایر دانش‌ها کرده و به بررسی مستقل این مسائل در کتب اختصاصی آنها نپردازد. خود ورود دانشمند اصولی به پاره‌ای از مباحث بلاغی نشان از پیش‌نیازی آن در فقه دارد.

همچنین دانش بدیع تنها از محسنات لفظی و معنوی سروده‌ها سخن نمی‌گوید. مسائل آن نه تنها در آیات و روایات کلامی و اخلاقی قابل استفاده است، بلکه در استنباط احکام شرعی از ادله اجتهادی یعنی قرآن و روایت نیز کارایی دارد که یکی از نمونه‌های آن، کاربری صنعت استخدام در رفع تعارض ادله است.

استخدام در لغت به معنای به کار گرفتن و در اصطلاح به معنای ذکر لفظی که دو معنی دارد به طوری که از لفظش یک معنا اراده شود، و از تکرار همان لفظ یا ضمیر، یا اسم اشاره یا هر واژه دیگری که جایگزین آن است، معنای دیگرش اراده شود، یا اینکه دو ضمیر به آن برگردد و از هر کدام معنایی متفاوت اراده شود.^۴ مانند: «فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ»^۵ که از «الشهر» هلال

۱. سر صناعة الاعراب، ج ۱، ص ۴۲۳.

۲. اجتهاد و التقليد (التعليقة على معالم الأصول)، ج ۷، ص ۲۱۷.

۳. انیس المجتهدين في علم الأصول، ج ۲، ص ۹۴۶.

۴. الأطول شرح تلخیص مفتاح العلوم، ج ۱، ص ۱۰۱؛ المطول و بهامشه حاشية السيد ميرشريف، ص ۴۲۶.

۵. پس هر کس از شما این ماه را درك کند باید آن را روزه بدارد (بقره: ۱۸۵).

ماه و از ضمیر «فیه» روزهای ماه رمضان اراده شده است.

یکی از عناوین اصولی ذیل باب عموم و خصوص، «تعقب العام بضمیر راجع إلی بعض أفراد» (یعنی: آوردن ضمیری که به برخی از افراد عام سابق الذکر بر می‌گردد) است. خلاصه سخنان اصولیان در ضمن آیه زیر از این قرار است: «و الْمُطَلَّاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ... وَ بُعُولَهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ...»^۱.

مراد از «المطلقات» که جمع محلی به «أل» است، تمامی زنان غیر یائسه و باردار است. آنان باید به اندازه سه قرء عده نگه دارند. در ادامه آیه، ضمیر «بعولتهن» به «المطلقات» باز می‌گردد. اما طبق سایر ادله مضمون آن مربوط به زنان طلاق داده شده به نوع رجعی است. برخی از فقهاء برای رفع تعارض از صنعت استخدام استفاده نموده‌اند.

به عبارت دیگر عام سابق، بر عمومیت خویش باقی است ولی از ضمیر راجع به آن، فقط «مطلقات رجعیه» اراده شده است نه تمام افراد.^۲ در این صورت فقط قسمت دوم آیه مختص مطلقات رجعیه است و قسمت اول مربوط به همهٔ مطلقات خواهد بود.

د. دلایل نقش‌آفرینی دانش بلاغت در اجتهاد

دانشمندی که علوم بلاغی را برای اجتهاد در فقه، شایسته به نحو کمال بخشی و یا بایسته به گونه شرطی می‌دانند، نقش‌آفرینی این دانش در اجتهاد را در دو قلمرو پیش رو مطرح می‌کنند که ما آن را با نام دلایل نقش‌آفرینی دانش بلاغت در اجتهاد بازگو می‌کنیم.

۱. کاربست دانش بلاغت در اعتبارسنجی احادیث فقهی

نخستین قلمرو کارایی دانش بلاغت در اجتهاد، کاربست آن در اعتبارسنجی احادیث فقهی است که بایستگی یا شایستگی این دانش در فقه را اثبات می‌کند. در علم فقه بررسی یک حدیث از دو جهت گوناگون یعنی صدور (روایة الحدیث) و تحلیل محتوا (درایة الحدیث یا فقه الحدیث) از زمره فرایند بایسته در استنباط احکام شرعی است. راه‌های گوناگونی برای صحت صدور یک روایت وجود دارد که هر یک از این راه‌ها، مبنای فقها را در اعتبارسنجی حدیث معین می‌کند. برخی فقهاء به پیروی از قداماء از جمله ثقة الاسلام کلینی و شیخ صدوق، موثوق الصدوری بوده و به نشانه‌های گوناگونی از جمله سند و متن روایت، وجود اسم گزارشگر در نگاشته‌های فهرستی و غیره تکیه

۱. و زنان طلاق داده شده، باید مدّت سه پاکی انتظار کشند... و شوهرانشان اگر سرِ آشتی دارند، به بازآوردن آنان در این [مدّت] سزاوارترند... (بقره: ۲۲۸).

۲. بدایع البحوث فی علم الأصول، ج ۴، ص ۳۵۸.

می‌کنند؛ و برخی از فقهای معاصر به پیروی از علامه حلی موثق السندی بوده و تنها راه اطمینان به صدور یک حدیث را سند آن می‌دانند.^۱ بنابراین مبنای قدامت می‌توان گفت که یکی از راه‌های بررسی حدیث و باور به صدور آن از معصوم علیه السلام، بررسی متن آن با سنجه‌های گوناگون از جمله دانش بلاغت است.^۲ بر پایه برخی روایات، اهل بیت علیهم السلام به دلیل جایگاه عصمت در عرصه‌های فردی و اجتماعی از جمله حوزه زبان و گفتار، ایمن از اشتباه بوده و سخن آنها در اوج همخوانی با مقتضای حال و خلو از گره‌های لفظی و معنوی است که در نتیجه در نهایت برخورداری از ویژگی بلاغت خواهد بود.^۳ بنابراین اگر متن از دید هنجارهای صحیح و حتمی در علوم بلاغت دارای ضعف بوده و ظهور در صدور از غیر معصوم دارد، اعتبار آن خدشه‌دار شده و به دلیل ناهمگونی آن با الگوهای بلاغت یک سخن، حکم به ساختگی آن می‌شود. از این روی محدثان و فقهای شیعه برخی از احادیث را به خاطر نبود وصف بلاغت از گردونه صحت بیرون کرده‌اند. بر پایه این گفتمان کاربست دانش بلاغت در اعتبارسنجی برخی احادیث، دلیل بایستگی این دانش در فقه و اجتهاد است. نمونه‌های زیر گواه بر گفتار ما از بین سخن فقهاست.

یک. انصاری (م ۱۲۸۱ق) در ابتدای کتاب المکاسب روایتی از کتاب تحف العقول نقل می‌کند: «عن مولانا الصادق صلوات الله و سلامه علیه حیث سُئِلَ عن معایش العباد، فقال: «جميع المعایش کلّها من وجوه المعاملات فیما بینهم ممّا یکون لهم فیہ المکاسب أربع جهات... الروایة».^۴ سپس بعد از گزارش روایت، وارد گونه‌شناسی احکام مختلف تجارت با تکیه بر روایت پیش گفته شده^۵ که شگفتی برخی از پژوهشگران از جمله ایروانی (م ۱۳۵۴ق) را در پی داشته است. ایشان روی هم رفته چهار اشکال بر این روایت وارد می‌داند که یکی از آنها اضطراب متنی و تهی بودن آن از ویژگی بلاغت مطلوب از سخن معصوم علیه السلام است. خلاصه اشکال سوم ایشان چنین است:

با برابرسنجی این روایت با سایر احادیث امام صادق علیه السلام تفاوت چشمگیری بین آنها یافت می‌شود. روایت پیش گفته دارای اضطراب در متن بوده و خالی از

۱. مشرق الشمسین و اکسیر السعادتین، ص ۲۴.

۲. بین فقیهان در این زمینه اختلاف زیادی وجود دارد که نگرش ناهمسو به عنوان دلیل نایبستگی دانش بلاغت در اجتهاد فقهی مطرح خواهد شد.

۳. «عن جمیل بن دزّاج قال قال أبو عبد الله ع: «أعربوا حدیثنا فإننا قوم فصحاء» احادیث ما را برای مردم تحلیل و تبیین کنید؛ زیرا ما قوم بلیغ هستیم (الکافی، ج ۱، ص ۵۲).

۴. امام صادق علیه السلام در پاسخ به سوال معیشت بندگان فرمودند: تمام معیشت بندگان از وجه‌های مختلف تجارت در بین آنها، به چهار قسم تقسیم می‌شود... (تحف العقول عن أخبار آل الرسول، ص ۳۳۱).

۵. المکاسب، ج ۱، ص ۶.

درجه بلاغت مورد انتظار از معصوم است؛ در حالی که حضرات اهل بیت علیهم السلام جمله‌گی سخنگوی فصیح و بلیغ بوده و سخن گوهر بار آنها در اوج درجه بلاغت است.^۱

دو. در گفتار برخی فقها در مسأله وجوب ترتیب بین نمازهای قضا به حدیث امام باقر علیه السلام استناد شده است: «عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: إِذَا نَسَيْتَ صَلَاةً أَوْ صَلَّى بِهَا بِغَيْرِ وُضُوءٍ وَ كَانَ عَلَيْكَ قَضَاءٌ صَلَّاتٍ فَأَبْدَأْ بِأَوَّلِهَا».^۲ این استدلال مورد اشکال‌های گوناگون از طرف پژوهشگران از جمله آیت‌الله بروجردی (م ۱۳۸۰ق) قرار گرفته است. یکی از اشکال‌ها، ضعف روایت به دلیل نبود وصف بلاغت در فراز شرط است.^۳ ایشان دلیل تضعیف عبارات به لحاظ ساختار بلاغی جمله شرط را توضیح ندادند. به همین خاطر ما هم از گمانه‌زنی در آن دوری می‌گزینیم.

بنابراین یکی از سنجه‌های محدثان و فقها در اعتبارسنجی احادیث منقول از معصومین علیهم السلام دو وصف بلاغت است که اگر در پاره‌ای از سخن این دو وصف در حد دلخواه و مورد انتظار از جایگاه ادبی مصادر وحی علیهم السلام یافت نشود، نشان از عدم صدور آن خواهد بود. البته در نزد این کسان این سنجه در اعتبارسنجی احادیث فقط در کاوش صدور یک روایت نبوده و در برگیرنده ترجیح یک نسخه بر نسخه دیگر نیز می‌شود.^۴

همچنین ممکن است که اعتماد به یک روایت به دلیل سستی سند و نبود نشانه‌های دیگر اعتبارسنجی پر اشکال باشد؛ ولی به دلیل وجود وصف بلاغت، صدور آن از غیر معصوم امری دور از واقعیت بوده و از این رو روایت به حوزه اعتبار باز گردد. بنابراین خود وصف بلاغت و برتری محتوای یک سخن همچون نشانه‌ای برای اعتبارسنجی در کنار سایر نشانه‌ها نهاده می‌شود. ذکر چند نمونه جهت روشن‌تر شدن بحث ضروری است:

سه. امام خمینی (م ۱۴۰۹ق) سند کتاب صحیفه سجادیه را ضعیف می‌داند، ولی به دلیل بلاغت و برتری محتوایی فرازهای آن، یک وثاقت اجمالی برای آن قائل می‌شود. اگرچه در ادامه به روشنی گوید که این اعتماد اجمالی مایه وثاقت تفصیلی در تک‌تک جمله‌ها و در نتیجه بهره‌مندی از

۱. حاشیة المکاسب، ج ۱، ص ۶.

۲. زمانی که نماز را فراموش کردی یا بی وضوء خواندی و بر عهده تو چند نماز قضا بود، از اولین نماز شروع کن (الکافی، ج ۳، ص ۲۹۱).

۳. تقریر بحث السید البروجردی، ج ۲، ص ۱۱۸.

۴. الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، ج ۴، ص ۲۹۵.

همه آنها در استنباط فقهی نمی‌شود.^۱ به هر روی این اعتماد اجمالی که دستاورد فصاحت و بلاغت محتوا است، نشان دهنده تکیه ایشان به این دو ویژگی در اعتبارسنجی حدیث است.

چهارم. آقای بروجردی (م ۱۳۸۰ق) در نوشتار تبیان الصلاة، در مسأله نماز جمعه، با استشهاد به پاره‌ای از دعای ۴۸ صحیفه سجادیه، برپایی نماز جمعه را منحصر در جایگاه امام معصوم دانسته و سستی سند را با توجه به برتری محتوایی آن و عدم امکان صدور از غیر مقام ولایت پاسخ می‌دهد.^۲

پنجم. بر پایه نگرش علامه مجلسی اگرچه روایت «خُطْبَةُ الطَّالُوتِيَّة»^۳ بر بنیان وثوق السندی، دچار ضعف شده و از وثاقت ساقط است؛ چراکه سلمة بن كهيل (م ۱۲۱ق) در کتب رجالی تضعیف شده است؛ ولی بلاغت سخن و مطابقت آن با الگو و دستگاه زبانی فصیح و بلیغ، پذیرش احتمال صدور آن از غیر معصوم را ناممکن کرده و به روایت از راه دیگر استواری می‌بخشد. علامه مجلسی (م ۱۱۱۰ق) در وثاقت این حدیث می‌نویسد: «طبق مبانی اعتبارسنجی محدثین، روایت ضعیفی است؛ ولی بلاغت کلام، غرابت اسلوب و ساختار آن مانع پذیرش صدور آن از غیر معصوم است».^۴ خطبه طالوتیه اگرچه روایت فقهی نیست؛ ولی می‌تواند نمونه برای اعتبارسنجی حدیث توسط ویژگی بلاغت قرار گیرد.

۲. کاربست دانش بلاغت در کاوش معانی آیات و روایات

دومین قلمرو کارایی دانش بلاغت در اجتهاد، کاربرد مسائل سه دانش آن در بررسی معنای آیات و روایات (فقه القرآن و فقه الحدیث) است که دومین دلیل نزد طرفداران نگرش بایستگی دانش بلاغت در اجتهاد فقهی شمرده می‌شود.

گفتنی است که نخستین گام در استنباط احکام شرعی بازگشت به مصادر وحی و بررسی دلایل اجتهادی -نصوص و ظواهر- است. در مورد نصوص به دلیل روشنی واژگان و نبود گمانه‌نا سازگاری، مقصود شارع روشن است؛ ولی در ظواهر به دلیل وجود احتمال خلاف در مقام اراده، معنای آشکار آن به کمک هنجار عقلایی «اصالة الظهور» حجیت پیدا می‌کند.

۱. المكاسب المحرمة، ج ۱، ص ۴۸۱.

۲. تبیان الصلاة، ج ۱، ص ۶۲.

۳. «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مَعْمَرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَيُّوبَ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ عَمْرِو الْأَوْزَاعِيِّ عَنْ عَمْرِو بْنِ شَمْرِ عَنْ سَلْمَةَ بْنِ كَهَيْلٍ عَنْ أَبِي الْهَيْثَمِ بْنِ النَّبَّهَانِ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع خَطَبَ النَّاسَ بِالْمَدِينَةِ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ...» امیرالمومنین مردم مدینه را خطاب قرار داده و فرمودند: ستایش مخصوص خدای است که معبودی جز او نیست... (الكافی، ج ۸، ص ۳۱).

۴. خلاصة الأقوال، ص ۳۵۴.

۵. مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج ۲۵، ص ۷۰.

با نگاه به اینکه در بایستگی وجود منشا برای ظواهر اجماع وجود داشته و در شایستگی برخی از نمونه‌های آن اختلاف نظر شده است، یک پرسش مهم در میان است که با کدام سنجه می‌توان معنای مقصود از سخنان مصادر وحی را باز یابی نمود؟ بیشتر فقها و اندیشمندان علوم اسلامی که دو وصف فصاحت و بلاغت را در مجموع سخنان معصومان - احادیث فقهی و غیر فقهی - بایسته می‌دانند، در موشکافی متون حدیثی و ترجیح یکی از دو یا چند معنای مطرح بر دیگری، به این دو وصف نظر داشته و به عنوان دلیل یا مؤید بر آن دو تکیه می‌کنند. در نزد آنها علوم بلاغی در واری روایات و باز یابی معنای ظاهر کاربرد داشته و با استناد به هنجارهای سه دانش معانی، بیان و بدیع می‌توان معنای مقصود را از یک واژه یا ساخت ترکیبی در آیه یا روایت، استظهار و در مقام کشف موضوع یا حکم شرعی استفاده نمود.

به تعبیر دیگر زبان عربی به دلیل قابلیت فراوانی که در حمل معانی بلند و بسیار در الفاظ کم و کوتاه دارد، دارای پیچیدگی خاص بوده و فقط افراد آشنا با زوایای مختلف آن، در بهره‌وری و کاوش در معنای ثانوی واژگان و ساخت‌ها توانایی دارند. آشنایی فطری یا اکتسابی تحلیل کننده با مسائل سه دانش بلاغی از جمله شرط‌های برجسته در پذیرش شایستگی آن فرد است. بنابراین تنها فردی می‌تواند به درستی به کُنه معانی حمل شده در الفاظ آیات و روایات دست یابد که در شاخه ادبیات عربی علاوه بر مهارت در سه دانش لغت، صرف و نحو، بر مسائل سه دانش بلاغی یعنی دانش معانی، بیان و بدیع چیره باشد.

به همین جهت آشنایی بلکه تسلط کامل فقیه با مسائل این سه دانش از جمله موارد بایسته و یا شایسته در مقام اجتهاد است که امروزه مباحث آن در قالب سبک‌شناسی شناختی و سبک‌شناسی ساختاری مطرح می‌شود. برای تبیین بیشتر، نمونه‌هایی از بهره فقیهان از وصف بلاغت و قواعد آن در واری مقصود سخن یاد خواهیم نمود.

یک. علامه حلی (م ۷۲۹ق) به پیروی از قطب‌الدین راوندی (م ۵۷۳ق) در آیه شریف «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ»^۱، عطف «أرجلكم» بر «أيديكم» را باعث خروج آیه از بلاغت بایسته در قرآن و قرارگرفتن آن در مقوله چیستان دانسته و استدلال قائلان به وجوب شستن پا به هنگام وضوء را مردود می‌داند.^۲ دلیل خروج آیه از وصف بلاغت بر فرض چنین عطفی، قبح ادبی جدایی بین

۱. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون به [عزم] نماز برخیزید، صورت و دست‌هایتان را تا آرنج بشوید؛ و سر و پاهای خودتان را تا برآمدگی پیشین [هر دو پا] مسح کنید (مانده: ۶).

۲. فقه القرآن، ج ۱، ص ۲۳؛ تذکره الفقهاء، ج ۱، ص ۱۶۸.

معطوف و معطوف عليه با واژه بیگانه است که ابن‌عصفور (م ۶۷۰ق) این فصل را با جمله، قبیح‌تر دانسته و به همین آیه با ترکیب پیش‌گفته استشهد می‌کند.^۱ بنابراین با سنجه بلاغت، چنین معنایی از آیه شریف و استنباط حکم وجوب شستن سر در وضوء باطل خواهد بود.

دو. شیخ انصاری (م ۱۲۸۱ق) در کتاب مکاسب برای طرفداران نگرش بطلان دادوستد فضولی، از هر چهار دلیل قرآن، سنت، اجماع و عقل یک مثال یاد کرده و به نقد آن می‌پردازد. در بخش نخست (یعنی قرآن) استدلال آن‌ها، به آیه شریف «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ»^۲ است؛ به این شیوه که آیه شریف با ابزار «ما و الا»، به حصر تجارت صحیح با رضایت هردو سو رهنمود دارد. در حالی که در دادوستد فضولی رضایت مالک وجود ندارد و چنین تجارتی باطل است. شیخ انصاری در مقام اشکال، چالش پیش رو را مطرح می‌کند که استثناء در آیه شریف منقطع بوده و این سنخ استثناء به معنای حصر رهنمود ندارد.^۳ آیت‌الله خویی (م ۱۴۱۳ق) به گفتار شیخ خرده گرفته و بدون ذکر دلیل، استثناء منقطع در سخن بلیغ را مردود می‌داند.^۴ امام خمینی (م ۱۴۰۹ق) به طرفداری از شیخ برآمده و ادعای آیت‌الله خویی (م ۱۴۱۳ق) را بی‌پایه و اساس دانسته است. در نزد ایشان بهره‌گینده سخن از استثناء منقطع اگر هماهنگ با مقتضای حال مخاطب باشد، در راستای کاربست وصف بلاغت در گویش خود خواهد بود.^۵

بنابراین هر دو فقیه از نکته ناگزیری توجه به وصف بلاغت هنگام کندوکاو ساختار آیه بی‌توجه نبوده‌اند؛ گرچه در تطبیق صحیح آن در آیه، با یکدیگر اختلاف داشتند.

سه. موضوع به لحاظ رتبه، پیش از حکم و به منزله علت آن است. تا زمانی که فقیه موضوع و گونه‌های آن را به درستی شناسایی نکند، شایسته نیست حکمی را بر آن بار نماید. هر چه دامنه آگاهی فقیه گسترده‌تر و آشنایی وی با دانش‌های رایج روزگار خود، بیشتر باشد، موضوع‌ها و رخدادهای زمان را بهتر شناخته و در یافتن حکم آنها توانا تر خواهد بود.

۱. شرح جمل الزجاجی، ج ۱، ص ۲۲۴.

۲. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اموال همدیگر را به ناروا مخورید - مگر آنکه داد و ستدی با تراضی یکدیگر، از شما [انجام گرفته] باشد (نساء: ۲۹).

۳. المكاسب، ج ۳، ص ۳۶۴.

۴. مصباح الفقاهة، ج ۴، ص ۷۹.

۵. کتاب البیع، ج ۱، ص ۱۷۷.

در مسأله موضوع‌شناسی، شماری از فقیهان برای اثبات حقیقت شرعی بودن واژه «زوال» به روایت امام باقر علیه السلام استدلال می‌کنند که حضرت فرمودند: «دَلُوكُ الشَّمْسِ زَوَالُهَا وَ غَسَقُ اللَّيْلِ بِمَنْزِلَةِ الزَّوَالِ مِنَ النَّهَارِ»؛^۱ با این بیان که در تشبیه، مشبه‌به باید آشکارتر از مشبه باشد که نتیجه آن، اثبات واژه «زوال» به‌عنوان حقیقت شرعی در بین عرف مسلمین است.^۲ چنین استدلالی بر پایه شناخت هنجارهای تشبیه است که یکی از مسائل دانش بیان است.

چهار. استعاره یک شگرد سخنوری است که به معنای کاربست یک واژه به جای دیگری برپایه تشبیه بین آنها می‌باشد. سکاکی استعاره را یک نوع مجاز می‌داند که پیوستگی میان معنای اصلی و غیر اصلی در آن از جهت مشابهت است؛ بنابراین استعاره گونه‌ای از مجاز لغوی بر پایه تشبیه است که در آن یکی از دو طرف حذف شده است.^۳ استعاره یکی از زیباترین و شیواترین شیوه‌های بیانی در قرآن کریم است که بسیاری از حقایق پوشیده خود را در پیکره این شگرد بیان نموده است. درباره هنر استعاره در قرآن اختلاف بوده و برخی از اندیشمندان مانند عبدالوهاب مالکی (م ۴۲۲ق) به کارگیری واژه استعاره برای آیه‌های قرآن را ممنوع پنداشتند؛ چراکه در معنای واژه استعاره، گونه‌ای نیازمندی است و نیز اجازه کاربست از طرف شرع در این باره نرسیده است؛ ولی بیشتر دانشمندان استعاره در قرآن را باور دارند.^۴ با این استدلال که قرآن در اوج بلاغت است، و این شگرد، سبک گفتاری در بیان معنای مقصود بوده که از بالاترین پایه‌های بلاغت و برتر از کنایه و تشبیه است. بهره فقیهان از سبک بیانی استعاره در اجتهاد و استنباط احکام شرعی از آیه‌ها در خور توجه است.

نمونه ۱. برخی از فقیهان در مسأله استحباب شرعی قرض دادن به آیه شریف «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا»^۵ و آیه‌های همسو با آن، استدلال کرده‌اند؛ با این بیان که قرض دادن به خداوند ناممکن بوده و مقصود از آن، قرض به بندگان او است. فاضل مقداد (م ۸۲۶ق) در نقد این برداشت فقهی، قرض دادن به خداوند را استعاره از انجام کارهای نیکو دانسته است. بنابراین نزد ایشان این آیه، رهنمودی بر استحباب شرعی قرض ندارد.^۶

۱. دلوک خورشید به معنای زوال آفتاب و غسق شب به منزله زوال روز است. وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۱۹۸.

۲. مدارك العروة، ج ۱۱، ص ۱۸۳.

۳. الإيضاح فی علوم البلاغة، ص ۲۱۲.

۴. البرهان فی علوم القرآن، ص ۶۹۴.

۵. کیست کسی که به خدا قرض نیکو دهد (بقره: ۲۴۵).

۶. کنز العرفان فی فقه القرآن، ج ۲، ص ۵۸.

نمونه ۲. در مسأله حرمت غناء شبهه‌ای پیرامون جواز آن در قرآن بر پایه استدلال به روایت ابوبصیر وجود دارد: «...رَجَّعَ بِالْقُرْآنِ صَوْتَكَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَحِبُّ الصَّوْتِ الْحَسَنَ يَرْجِعُ فِيهِ تَرْجِيعاً»^۱ این امر شیخ حر عاملی (م ۱۰۴۱ق) را واداشت تا رساله‌ای در چارچوب دوازده فصل با نام «رسالة في الغناء» نوشته و به پاسخ این پنداره بپردازد. ایشان در فصل ششم رساله، دوازده تفسیر برای حدیث پیش‌گفته برشمرده است. یکی از آنها، کاربست «ترجیع» در معنای نیکوسازی صدا بر پایه استعاره تبعیه است. بنابراین «رَجَّعَ بِالْقُرْآنِ صَوْتَكَ» به معنای قرائت قرآن با صدا و لحن خوش بوده و هیچ دلالتی بر جواز غناء ندارد.^۲ ترجیع صوت در لغت به معنای گرداندن صدا در حلق یعنی غناء بوده^۳ که به قرینه «الصوت الحسن» در روایت در معنای نیکوسازی صدا و خوش لحن و آهنگین کردن آن با علاقه مشابهت بین دو معنای لغوی و مجازی به کار رفته است.

چیرگی شیخ حر عاملی در دانش بیان و توانایی وی در تطبیق اصطلاح‌ها و قواعد بر واژگان و ساخت‌های روایی، ایشان را در کاوش صحیح روایت و نقد فهم نادرست توانمند کرده است.

نمونه ۳. دانشمندان اهل سنت در اثبات مسأله وجوب شستن سر و پا به هنگام وضوء به دلایل گوناگون استدلال کرده‌اند. یکی از آنها، کاربست واژه «مسح» در معنای شستن در آیه وضوء است. چنانچه برخی از ادباء مانند ابوعلی فارسی در آیه شریف «رُدُّوْهَا عَلٰی فَطْفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَ الْأَعْنَاقِ»^۴ مسح را به معنای شستن برگرداندند.^۵ از بین فقیهان امامیه، کراجکی (م ۴۴۹ق) به نقد این ادعا پرداخته و بعد از بیان رد این نگرش نزد بیشتر مفسران، به کارگیری واژه «مسح» در معنای شستن را بر پایه کاربست استعاره دانسته است. از آنجا که استعمال مجازی نیاز به قرینه دارد و در استدلال پیش‌گفته به هیچ قرینه‌ای اشاره نشده است، نزد ایشان چنین استدلالی از ناحیه اهل سنت نادرست خواهد بود.^۶

نمونه ۴. در مسأله صحت اجرای صیغه طلاق بر یکی از اجزاء بدن بین اندیشمندان امامیه و اهل سنت اختلاف است. امامیه بطلان چنین طلاقی را باور دارند. در بین فقیهان اهل سنت برخی مانند ابوحنیفه (م ۱۵۰ق) درستی طلاق در هریک از سر، گردن، دست، پا و عورت را

۱. به هنگام قرائت قرآن صوتت را نیکو کن؛ زیرا خداوند صوت زیبای آهنگین و دارای لحن را دوست دارد (الکافی، ج ۲، ص ۶۱۶).

۲. رسالة في الغناء، ص ۲۵.

۳. مجمع البحرين، ج ۳، ص ۳۳۴.

۴. [گفت: اسبها] را نزد من باز آورید. پس شروع کرد به دست کشیدن بر ساق‌ها و گردن آنها (ص: ۳۳).

۵. التبيان في تفسير القرآن، ج ۳، ص ۴۵۵.

۶. القول المبين عن وجوب مسح الرجلين، ص ۲۶.

ممکن و در دیگراندام‌ها ناممکن می‌دانند. دلیل آنها کاربست عرفی این واژه‌ها در انسان است. در زبان عربی گاهی گفته می‌شود: «عنده كذا و كذا رأساً من العبيد و الإماء و كذا كذا رقبه و كذا كذا فرجاً». سیدمرتضی (م ۴۴۹ق) به نقد دلیل آنها پرداخته و این گزارش‌ها را در گردونه کاربست مجازی بر پایه استعاره می‌داند؛ چنانچه در نگاشته‌های حدیثی اهل سنت روایتی از پیامبر ﷺ آمده: «علی الید ما أخذت حتی ترده» که مقصود از «ید» انسان است.^۱ پاسخگویی به دلیل ابوحنیفه (م ۱۵۰ق) از روی آشنایی سیدمرتضی (م ۴۴۹ق) با الگوهای بیانی و توانایی وی در تطبیق آن الگوها با احادیث و نثر عربی است.

پنج. یکی دیگر از الگوهای ادبی و پیمانه‌های زیبایی سخن، «کنایه» است که قرآن به‌طور فراوان در نمونه‌های گوناگون و به انگیزه‌های مختلف، از تعبیرهای کنایی بهره برده است. بیان روشن برخی از خواست‌ها خوشایند نیست، ولی همان را می‌توان با الگویی موثر و رسا بیان نمود. کنایه به معنای پوشیده سخن گفتن دربارهٔ یک رویداد بیرونی است. گاه یک واژه یک مقصود آشکار و نزدیک دارد و یک مقصود پنهان. در کنایه، مقصود گوینده همان معنای دور است. کنایه از سخن آشکار، بلیغ‌تر است؛ چراکه کنایه همانند ادعای همراه با دلیل است. بهره از کنایه در سخنان، انگیزه‌های گوناگون دارد که از زمره آنها می‌توان به رعایت ادب و احترام، تصویرگری، استدلال، تزیین و جذاب کردن سخن و یا حفظ شرم و پاکدامنی در سخن و پرهیز از بی‌پروا سخن‌گری اشاره کرد. قرآن به همه الگوهای زیباکننده سخن، توجه نموده و مانند دیگر سخنوران از این شگردهای ادبی بهره گرفته است.

در مسأله بطلان وضوء به سبب لمس زن، اختلاف چشمگیری در بین امامیه و مذاهب چهارگانه اهل سنت وجود دارد. نزد امامیه لمس تنها و بدون خروج آب منی، وضوء را باطل نمی‌کند و تفاوتی بین زن محرم و نامحرم وجود ندارد. ولی نزد شافعی (م ۲۰۴ق) لمس زن نامحرم - با هر اندام بدن هرچند بدون شهوت و از روی فراموشی - و نزد اوزاعی (م ۱۵۷ق) تنها لمس با دست به همراه شهوت و نزد مالک (م ۱۷۹ق) تنها لمس با شهوت مبطل وضوء است. شیخ طوسی (م ۴۶۰ق) بعد از گزارش نگرش‌های پیش‌گفته، به پشتیبانی از مذهب امامیه پرداخته و لمس در آیه «لَا مَسْئَمَةَ النِّسَاءِ»^۲ را کنایه از همبستری دانسته و برای اثبات ادعای خود به روایت امام باقر علیه السلام استناد می‌کند.^۳ از ایشان پرسش شد: نظر شما دربارهٔ مردی که وضو گرفته و از کنیز خود خواسته است تا

۱. الانتصار فی انفرادات الإمامیه، ص ۳۱۷.

۲. با زنان آمیزش کرده‌اید (نساء: ۴۳).

۳. الخلاف، ج ۱، ص ۱۱۱.

دست او را بگیرد و او را به مسجد برساند، چیست؟ زیرا برخی از مردمان گمان می‌کنند که در اینجا لمس پدید آمده و در قرآن از مبطلات طهارت بیان شده است. امام علیه السلام فرمودند: نه، به خدا سوگند چنین نیست و من خود گاهی چنین می‌کنم و منظور از «لَا مَسُّهُمُ النِّسَاءَ»، آمیزش با زنان است.^۱

نزد شیخ طوسی، واژه «النساء» عامّ بوده و شامل نامحرم نیز می‌شود. به همین دلیل در برابر اهل سنت مورد استناد قرار گرفته است؛ اگرچه سوال راوی از امام در مورد کنیز است.

ناتوانی فقه‌های عامه در شناسایی کنایه و مجازی بودن سخن و روی‌آوری به معنای حقیقی، منجر به دوری از مقصود واقعی خداوند شده است.

با توجه به نمونه‌های یاد شده می‌توان این ادعا را نمود که پژوهش‌های سبک‌شناسی شناختی بر پایه آموزه‌های دانش معانی و بیان به بهرمدان از قرآن در خوانش آیات و روایات این توانایی را می‌دهد که الگوهای زبانی مانند حصر، تشبیه، مجاز مرسل، استعاره و کنایه را در کاوش الفاظ به کار برند. نگاه ویژه به این الگوها نقش شگرفی در واری صحیح معانی ثانوی واژگان و ساخت‌ها دارد.

نتیجه‌گیری

برای اجتهاد فقهی و استنباط صحیح احکام شرعی از منابع، دانش‌های گوناگونی مورد نیاز است. لغت، صرف، نحو، تفسیر، رجال، فقه الحدیث و غیره از زمره این علوم است. در اینکه دانش بلاغت جزء استوانه‌های بنیادین اجتهاد شمرده می‌شود یا خیر بین فقیهان اختلاف نظر است. گروهی از پژوهشگران بر این باورند که دانش بلاغت یکی از پیش‌نیازهای بایسته در اجتهاد فقهی است. این دسته ضمن به چالش کشاندن دلایلی ناکارآمدی این دانش در اجتهاد فقهی، ادعای خود را با واری نقش‌آفرینی این دانش در دو حیطة اعتبارسنجی و معنایابی ثانوی واژگان و ساخت‌ها اثبات می‌کنند. به عقیده آنها با تکیه بر دانش بلاغت می‌توان اعتبار یک روایت را بررسی کرد؛ روایت بی‌سند را به‌دلیل وصف بالای بلاغت آن به دایره حجیت بازگرداند و یا اعتبار روایت سند دار را به‌دلیل ضعف بلاغی متن آن خدشه دار نمود. همچنین در محتوا پژوهی یک حدیث و نقد مفهومی آن برای دریافت مقصود گوینده نیاز به آشنایی تفصیلی با مفاهیم و قواعد دانش بلاغت است که این امر بایستگی این دانش در بخش فقه الحدیث را تثبیت می‌کند.

فهرست منابع

١. قرآن كريم.
٢. الاجتهاد و التقليد (التعليقة على معالم الأصول)، قزويني، سيدعلي، قم، دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، ١٤٢٧ق.
٣. الاجتهاد و التقليد، عراقي، ضياء الدين، قم: نويد اسلام، ١٣٨٨ش.
٤. الإشارات و التنبيهات في علم البلاغة، جرجاني، ركن الدين، محمد بن علي، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤٣٢ق.
٥. الأطول شرح تلخيص مفتاح العلوم، ابن عرباشاه، ابراهيم، بيروت: دارالكتب العلمية، بي.تا.
٦. الانتصار في انفرادات الإمامية، شريف مرتضى، علي بن حسين، قم: دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه، ١٤١٥ق.
٧. أنيس المجتهدين في علم الأصول، نراقي، محمد مهدي بن ابي ذر، قم: موسسه بوستان كتاب، ١٣٨٨ش.
٨. إيضاح الفوائد في شرح مشكلات القواعد، حلي، فخرالدين، قم: موسسه اسماعيليان، ١٣٨٧ش.
٩. الإيضاح في علوم البلاغة، خطيب قزويني، محمدبن عبدالرحمن، بيروت: دارالكتب العلمية، بي.تا.
١٠. بدائع الأفكار، رشتي، حبيب الله، قم: مؤسسة آل البيت (عليه السلام)، بي.تا.
١١. البرهان في علوم القرآن، زركشي، بدرالدين، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤٢٨ق.
١٢. تاج العروس، مرتضى زبيدي، محمد بن محمد، بيروت: دارالفكر، ١٤١٤ق.
١٣. تبيان الصلاة، بروجردي، حسين، قم: گنج عرفان، ١٤٢٦ق.
١٤. تبيان الصلاة، طباطبائي، آقاسين، قم: گنج عرفان، ١٤٢٦ق.
١٥. التبيان في تفسير القرآن، طوسي، ابو جعفر، بيروت: دار احياء التراث العربي، بي.تا.
١٦. تحف العقول عن أخبار آل الرسول، حراني، ابن شعبة، قم: جامعة المدرسين، ١٤٠٤ق.
١٧. تذكرة الفقهاء، حلي، حسن بن يوسف، قم: موسسه آل البيت (عليه السلام)، ١٤١٤ق.
١٨. التعريفات، جرجاني، ميرسيدشريف، بيروت: دارالفكر، ١٤٢٥ق.
١٩. التعريفات، شريف جرجاني، علي بن محمد، بيروت: دارالفكر، ١٤٢٥ق.



۲۰. تقرير بحث السيد البروجردی، بروجردی، حسین، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۶ق.
۲۱. تهذیب الاحکام، طوسی، ابوجعفر، قم: دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق.
۲۲. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، نجفی، محمدحسن، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ق.
۲۳. حاشیة المكاسب، ایروانی، علی بن عبدالحسین نجفی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۰۶ق.
۲۴. الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، بحرانی، آل عصفور، یوسف بن احمد، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۵ق.
۲۵. خلاصة الأقوال، حلی، حسن بن یوسف، قم: نشر الفقاهة، ۱۴۳۱ق.
۲۶. الخلاف، طوسی، ابوجعفر، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۰۷ق.
۲۷. رسالة فی الغناء، عاملی، شیخ حر، قم: نشر مرصاد، ۱۴۱۸ق.
۲۸. سر صناعة الاعراب، ابن جنی، عثمان، دمشق، دارالقلم، ۱۹۸۵م.
۲۹. شرح جمل الزجاجة، ابن عصفور، علی بن مومن، بیروت: دارالکتب العلمیة، بی تا.
۳۰. شرح عقود الجمان فی علم المعانی و البیان، سیوطی، جلال الدین، عبدالرحمن، بیروت: دارالفکر، بی تا.
۳۱. الصحاح، جوهری، اسماعیل بن حماد، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۳۷۶ق.
۳۲. صراط النجاة، تبریزی، جواد بن علی، قم: دارالصدیقة الشهیدة، ۱۴۲۷ق.
۳۳. العین، فراهیدی، خلیل بن احمد، قم: نشر هجرت، ۱۴۰۹ق.
۳۴. الفتاوی الواضحة وفقاً لمذهب أهل البيت (علیهم السلام)، صدر، سید محمد باقر، بیروت: دار التعارف للمطبوعات، ۱۴۰۳ق.
۳۵. فقه القرآن، راوندی، قطب الدین، قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۵ق.
۳۶. القوائین المحکمة فی الأصول، میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمدحسن، قم: احیاء الکتب الاسلامیه، ۱۴۳۰ق.
۳۷. القول المبین عن وجوب مسح الرجلین، کراچی، ابوالفتح، قم: دار الذخائر، ۱۴۱۰ق.
۳۸. الکافی، کلینی، محمد بن یعقوب، تهران، دارالکتب الإسلامیة، ۱۴۰۷ق.
۳۹. کفایة الأصول، خراسانی، آخوند، محمدکاظم، قم: مؤسسة آل البيت (علیهم السلام)، ۱۴۰۹ق.

٤٠. كتاب البيع، خميني، سيدروح الله موسوي، تهران: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني قدس سره، ١٤٢١ق.
٤١. كنز العرفان في فقه القرآن، حلي، مقداد بن عبدالله سيوري، قم: انتشارات مرتضوي، ١٤٢٥ق.
٤٢. مجمع البحرين، طريحي، فخرالدين بن محمد، تهران: مرتضوي، ١٣٧٥ش.
٤٣. مدارك العروة، اشتهاودي، علي پناه، تهران: دارالأسوة للطباعة و النشر، ١٤١٧ق.
٤٤. مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، مجلسي، محمدباقر، تهران: دارالكتب الإسلامية، ١٤٠٤ق.
٤٥. المسند، احمد بن حنبل، قاهره: المطبعة الميمنية، ١٣١٣ق.
٤٦. مشرق الشمسين و اكسير السعادتين، عاملي، بهاء الدين، مشهد: مجمع البحوث الاسلامية، ١٤١٤ق.
٤٧. مصباح الفقاهة (المكاسب)، خويي، سيد ابوالقاسم موسوي، بي جا، بي تا.
٤٨. المصباح، ابن ناظم، بدرالدين بن مالك، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤٢٢ق.
٤٩. المطول، تفتازاني، مسعود بن عمر، بيروت: داراحياء التراث العربي، ١٤٢٥ق.
٥٠. معجم مقائيس اللغة، ابن فارس، احمد، قم: مكتب الاعلام الاسلامي، ١٤٠٤ق.
٥١. مفتاح العلوم، سكاكي، يوسف بن ابي بكر، بيروت: دار الكتب العلمية، بي تا.
٥٢. المكاسب المحرمة، خميني، سيد روح الله موسوي، قم: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني قدس سره، ١٤١٥ق.
٥٣. المكاسب، انصاري، شيخ مرتضى، قم: كنگره جهاني بزرگداشت شيخ اعظم انصاري، ١٤١٥ق.
٥٤. من لا يحضره الفقيه، ابن بابويه، محمد بن علي، قم: دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، ١٤١٣ق.
٥٥. مناهج التجديد في النحو و البلاغة و التفسير و الادب، خولي، امين، قاهره، دارالمعرفة، ١٩٦١م.
٥٦. نوآنديشي در بلاغت، طيب حسيني، سيد محمود، مجله آيينه شماره ١٠٦، ١٣٨٧ش.
٥٧. الوافية في الأصول، خراساني، فاضل توني، قم: مجمع الفكر الاسلامي، ١٤١٥ق.
٥٨. وسائل الشيعة، عاملي، شيخ حر، قم: مؤسسه آل البيت عليه السلام، ١٤٠٩ق.